

# نقش مدل‌ها در معرفت دینی

علیرضا قائمی‌نیا

اشاره

مفهوم مدل (model) یکی از مفاهیم اساسی فلسفه علم و معرفت‌شناسی معاصر است. نگارنده تلاش کرده است تا ارتباط این مفهوم را با معرفت دینی و نقش مدل‌ها در آن را با ارائه مثال‌هایی روشن سازد. همچنین، در ادامه، مدل‌های دینی را با مدل‌های علمی مقایسه کرده و وجوه تفاوت و اشتراک آنها را بر شمرده است.

\*\*\*

معرفت دینی، معرفتی متن - محور است و فعالیت‌های عالمان دین به نحوی بر پایه متون دینی، و خصوصاً متن اصلی متمرکز می‌شود. فعالیت‌های آنها هم یا فعالیت‌های هرمنوتیکی است که در صدد فهم و تفسیر متون اصلی است و یا فعالیت‌های نظری است که اهداف علمی دیگری را دنبال می‌کند. اکنون می‌توانیم به این تقسیم، دقت و عمق بیشتری ببخشیم و در پرتو آن تحلیلی از ساختار معرفت دینی ارائه دهیم. تعبیر «جهان» در فلسفه سابقه‌ای طولانی دارد و از زمان ارسطو مطرح بوده و لایبنیتز (Leibnitz) با طرح مسئله «جهان‌های ممکن» معنای دقیق‌تری به آن داد و حتماً در عصر حاضر در سمانتیک منطقی موجهات (modal logic) بسط و گسترش چشمگیری یافته است. این تعبیر بسیار سودمند است و در تحلیل ساختار معرفت دینی نیز می‌تواند راهگشا باشد. از نگاه پدیدار شناختی می‌توانیم بگوییم که عالمان دین حقیقتاً در دو جهان متفاوت زندگی

می‌کنند و فعالیت‌های آنها در دو جهان متفاوت می‌گنجند. آنها گاهی در «جهان‌های هرمنوتیکی» به سر می‌برند. فعالیت‌های آنها عمدتاً در این جهان به فهم متون اصلی معطوف است. تعیین معنا و مدلول آیات و روایات فعالیت هرمنوتیکی است که در معرفت دینی اهمیت دارد. معرفتی که خود بر روی متون بنا شده است، پیش از هر چیز معنا و مدلول آنها را باید تعیین کند. محصول فعالیت‌های نظری «جهان‌های نظری» است. این جهان‌ها طوفانی‌ترین و ناآرام‌ترین جهان‌های معرفت دینی هستند.

در جهان‌های هرمنوتیکی روش اصطیادی حاکم است؛ هدف، کشف و صید معنای متن است. ولی در جهان‌های نظری روش اجتهادی - به معنای وسیع کلمه - به کار گرفته می‌شود. عالمان بی‌وقفه تبیین‌های جدیدی را پیش می‌کشند و نظریه‌های خاصی را مطرح می‌کنند. آنها در این مرحله دیگر در سطح فهم معنای متن متوقف نمی‌شوند، و به طرح نظریه‌های کلامی، فقهی، اصولی، اخلاقی و غیره اقدام می‌کنند. در این جهان‌ها روش اجتهادی مجال وسیعی را برای تاخت و تازهای علمی باز می‌کند و عرصه‌ای برای عرض اندام کردن نظریه‌های گوناگون را به نمایش می‌گذارد.

اجتهاد به این معنا، هر نوع فعالیت غیر هرمنوتیکی را در برمی‌گیرد و کاری است که در محدوده‌ی فراتر از فهم متون صورت می‌گیرد. این معنا از اجتهادی که در زمینه فقه صورت می‌گیرد وسیع‌تر است و علاوه بر آن کارهای دیگری را که در زمینه‌هایی مانند اخلاق، کلام و ... انجام می‌شود شامل می‌شود. از این نکته نباید غافل شد که علمی مانند فقه، کلام و اخلاق سرشتی دوگانه دارند و نمی‌توان آنها را صرفاً به جهان‌های نظری متعلق دانست. آن بخش از فقه که در محدوده فهم آیات احکام و روایات مربوط به آنها می‌شود در جهان‌های هرمنوتیکی می‌گنجد، و بخشی از آنکه از دایره فهم این آیات و روایات فراتر می‌رود و اصول عملیه را به کار می‌گیرد در جهان‌های نظری جای دارد. کلام هم در بخشی که نقلی است و مبنای خود را آیات و روایات قرار می‌دهد به جهان‌های هرمنوتیکی و بخشی از آن که از تاملات فلسفی و جدلی و غیره کمک می‌گیرد به جهان‌های نظری تعلق دارد. علوم دینی صرفاً به جهان‌های نظری تعلق ندارند و گاهی سیری در هر دو جهان هرمنوتیکی و نظری را می‌طلبند. این حاکی از تنوع فعالیت‌ها در این علوم است.

تفاوت جهان‌های هرمنوتیکی با جهان‌های نظری را می‌توان با مقایسه‌ای با ساختار علم تجربی و نقش مدل‌ها (models) در آن نشان داد. تفکیک گزاره‌های مشاهده‌ای از نظریه‌ها در ساختار علم تجربی جایگاه ویژه‌ای دارد و فلاسفه علم در این باب بسیار سخن گفته‌اند. دانشمندان گاهی به مشاهداتی روی می‌آورند و گاهی هم نظریه‌هایی را پیش می‌کشند. آنها گاهی از راه حواس - مسلح یا غیر مسلح - کتاب طبیعت را می‌خوانند و گاهی هم تور نظریه‌هایی را برای شکار حقایق آن پهن می‌کنند. بر همین قیاس، در ساختار معرفت دینی دو بخش است. در بخشی، قرائت متون دینی صورت می‌گیرد و در بخشی دیگر با سطح تئوریک معرفت دینی سروکار داریم. نکته مهم اینکه، در سطح نظریه‌های علمی با مدل‌ها سروکار داریم. دانشمندان همواره رخسار پنهان طبیعت را در پرتو مدل‌ها می‌بینند و نظریه‌های خود را بر پایه مدل‌ها استوار می‌سازند. بدون مدل‌ها نمی‌توان به ابعاد پنهان طبیعت راه یافت و نظریه‌ها بدون مدل‌ها کارکرد خود را ندارند. لرد کلوین (Lord Kelvin) برای نخستین بار مدل توپ بیلیاردی را برای تبیین حرکت ذرات گازها به کار گرفت، پیشرفت عظیمی در نظریه جنبشی گازها (the kinetic theory of gases) به بار آورد. برای بیان نحوه رفتار ذرات گازها آنها را به توپ‌های بیلیارد تشبیه می‌کرد، از این رهگذر، نحوه برخورد حرکات گازها را مانند نحوه برخورد توپ‌های بیلیارد در نظر گرفت و قوانین حاکم به حرکت این توپ‌ها را به نحوه حرکت و برخورد ذرات گازها تعمیم داد. پیدا است که این پیشرفت در نظریه جنبشی گازها در پرتو طرح مدلی جدید صورت گرفت. تعمیم قوانین و تسری دادن آنها از زمینه‌ای به زمینه دیگر، پیش‌بینی‌های علمی مهم‌ترین دستاوردهای مدل‌های علمی هستند. اگر مدل توپ بیلیاردی نبود، قوانین حرکت از این زمینه به زمینه حرکت گازها تعمیم نمی‌یافت و حرکات ذرات آنها قابل پیش‌بینی نبود. پیش‌بینی جدید علمی همواره در پرتو مدل‌ها صورت می‌گیرد و نظریه‌ها نیروی خودشان را از مدل‌ها می‌گیرند برای سنجیدن قوت و ضعف یک نظریه باید قوت و ضعف مدلی را سنجید که مبنا و پایه آن قرار گرفته است.

نقش مدل‌ها در نظریه‌های علمی در اواخر قرن بیستم بسیار برجسته شد و فلاسفه علم پیش‌تر به این نقش، بی‌مهری نشان می‌دادند. پیر دوهم (Pierre Duhem) فیزیکدان و

فیلسوف فرانسوی می‌گفت دو نوع ذهن علمی داریم؛ ذهنی که انتزاعی، منطقی و نظام‌ساز و هندسی است. این نوع ذهن خاص فیزیکدانان قاره‌ای (Continental) است و دیگر، ذهنی که مجسم‌ساز، تخیلی و نامنسجم است که خاص فیزیکدانان انگلیسی زبان است. او با این تقسیم می‌خواست تفاوت روحیه فیزیکدانان انگلیسی زبان و فیزیکدانان دیگر کشورهای اروپایی را نشان می‌دهد. فیزیکدانان انگلیسی زبان، دوست دارند به همه چیز تصویر و مدل بدهند، ولی دیگر فیزیکدانان دوست دارند به صورت انتزاعی و ریاضی بیندیشند. دوئم، بر همین قیاس، میان دو نوع از نظریه‌ها در فیزیک فرق می‌گذاشت: نخست، نظریه‌هایی که انتزاعی و نظام‌مندند، و دیگر، نظریه‌هایی که از مدل‌های مکانیکی آشنا سود می‌جویند. دوئم این تمایز را با اشاره به الکترواستاتیک (electrostatics) نشان می‌دهد. نظریه‌ی الکترواستاتیک روی هم رفته مجموعه‌ای از ایده‌های انتزاعی و گزاره‌های کلی را فراهم می‌آورد که به صورت زبان دقیق هندسه و جبر فرمول‌بندی شده‌اند. این گزاره‌ها توسط قوانین منطقی با هم پیوند یافته‌اند. این مجموعه ذهن فیزیکدان فرانسوی را خشنود می‌سازد و با سلیقه او نسبت به وضوح و سادگی و نظم و ترتیب جور در می‌آید. در مقابل، اگر به کتاب الیور لاج (Oliver Lodge) نگاه کنید خواهید دید که نظریه‌های نوین درباره الکتریسته را با اشاره به حرکت رشته‌هایی حول قرقره‌ها و غیره نشان می‌دهد (دوئم، ۱۹۵۴: ۱۰۷ - ۵۵).

دوئم با این نکته موافق است که مدل‌های مکانیکی ابزار کمکی مفیدی در طرح نظریه‌ها هستند، ولی نباید بیش از حد به آنها بها داد و آنها را به کل نظریه‌های علمی تعمیم داد. عمده‌ترین ایرادی که دوئم به مدل‌های مکانیکی می‌گرفت این بود که مدل‌ها نامنسجم و ساختگی‌اند و ذهن را از جست‌وجوی نظم و منطق باز می‌دارند. از این رو، به نظر او، کامل‌ترین نظریه فیزیکی، نظریه است که دارای نظامی ریاضی است و ساختار قیاسی مشابه هندسه اقلیدس دارد.

کمبل (Campbell) فیزیکدان مشهور انگلیسی در سال ۱۹۲۰ م، دیدگاه دیگری را مطرح کرد. لب لباب دیدگاه کمبل این است که مدل‌ها صرفاً ابزارهای کمکی برای نظریه‌سازی‌اند و پس از آنکه نظریه بسط و گسترش یافت می‌توان آنها را کنار گذاشت. کمبل دو نکته عمده در این باب مد نظر داشت: نخست اینکه، اگر یک نظریه، پدیده‌ای

مورد نظر را تبیین می‌کند، ما را از لحاظ عقلی نسبتاً خشنود می‌سازد و این خشنودی از آن نظریه مستلزم این است که آن نظریه، علاوه بر اینکه از لحاظ ریاضی معقول است و ویژگی سادگی و صرفه جویانه بودن را دارد، تفسیری معقول بر حسب یک مدل باید داشته باشد. خلاصه آنکه، هر نظریه معقولی باید تفسیری بر حسب یک مدل داشته باشد. دوم اینکه، نظریه‌ها خصلت دینامیکی دارند. یک نظریه در بافت علمی‌اش یک شیء عتیقه نیست که شکل و صورتی ثابت داشته باشد، بلکه همواره در حال گسترش است و جرح و تعدیل می‌یابد تا پدیده‌های جدید را تبیین کند. نظریه‌ها در پرتو مدل‌ها خصلت دینامیکی خود را حفظ می‌کنند و به عبارت دیگر، مدل‌ها در تغییر و تحول نظریه‌ها نقش اصلی را ایفا می‌کنند. کمبل نشان می‌دهد که چگونه مدل توپ بیلیارد در گسترش و پیشرفت نظریه جنبشی گازها نقشی اجتناب ناپذیر داشته است. بدون مدل‌ها هیچ‌گاه پیش‌بینی‌های علمی امکان‌پذیر نیست بدون مقایسه با یک مدل پیشرفت‌ها دلبخواهی می‌شود. از این رو، مقایسه با مدل‌ها بخش ضروری نظریه‌ها هستند (همان، ۵ - ۴).

پیدا است که دیدگاه دوئم و کمبل از فیزیک عصرشان متأثر بوده است و فلاسفه متاخر علم دیدگاهی جرح و تعدیل یافته نسبت به نقش مدل‌های مکانیکی نظریه‌های علمی اتخاذ کرده‌اند. به اعتقاد آنها، همان‌طوری که کمبل می‌گفت، نظریه‌ها بدون مدل‌ها کارکرد خاص خود را ندارند، و خصوصاً قدرت پیش‌بینی خود را از دست می‌دهند. نقش مدل‌ها در معرفت امروز، تا حدی روشن شده است. نقش مدل‌ها در معرفت دینی نیز می‌توان بر همین قیاس نشان داد. جهان‌های هرمنوتیکی در معرفت دینی را می‌توان با سطح گزاره‌های مشاهدتی، و جهان‌های نظری را با سطح نظریه‌ها در علم مقایسه کرد. همان‌طوری که محصول مواجهه‌ی حسی - با ابزار علمی یا بدون آن - با عالم خارج گزاره‌های مشاهداتی‌اند، جهان‌های هرمنوتیکی نیز محصول مواجهه با متون دینی‌اند. جهان‌های نظری به سطح تئوریک معرفت دینی مربوط می‌شوند. معرفت‌های تئوریکی همواره با مدل‌ها عجین شده‌اند. در جهان‌های نظری با مدل‌های کلامی، فقهی، اخلاقی و ... سروکار داریم. معرفت دینی خصلت دینامیکی خود را از این مدل‌ها می‌گیرد و استعداد خود را در پرتو آنها به فعلیت می‌رساند.

بحث شهید مطهری در باب «اسلام و مقتضیات زمان» مشهور است. شهید مطهری برای اسلام ثبات و تغییر در نظر می‌گرفت. این نکته را استاد در حل پارادکس زمان و جاودانگی بیان کرده است. اسلام جاودانه است به این معنا که ثبات دارد و تغییر و تحول و نسخ نمی‌پذیرد، حلال محمد (ص) حلال الی یوم القیامة و حرام محمد (ص) حرام الی یوم القیامة. از سوی دیگر جاودانگی به معنای امتداد در طول همه زبان‌ها است خود زمان دائماً در تغییر و تحول است، شرایط اجتماعی هم دائماً در تغییر و تحول‌اند. از این رو، «اسلام و مقتضیات اسلام» مشکل همزیستی و هماهنگی دو شیء است که در طبیعت خودشان بر ضد یکدیگرند و گونه‌ای حالت پارادکسیکال دارد جمع ثبات و تغییر در شیء واحد است. شهید مطهری برای حل این پارادکس مدل خاصی را پیش می‌کشد. در این مدل، اسلام جنبه ثابت دارد و جنبه متغیر. نه اسلام مطلقاً ثابت است و نه زمان مطلقاً متغیر است. در این بحث، تمام تلاش شهید مطهری به این معطوف است که جنبه ثابت اسلام را از جنبه متغیر آن جدا کند. او جزئیات این مدل را با دقت تشریح می‌کند و بیان می‌کند که در قوانین اسلامی فسخ امکانی ندارد. ولی تغییر اعم از فسخ است و نوعی تغییر در متن خود اسلام پیش‌بینی شده است. احکام اسلام تابع مصالح و مفاسد نفس‌الامری هستند و این مصالح و مفاسد غالباً در دسترس ادراک عقل بشر هستند. عقل می‌تواند قانون اسلام را کشف کند و لذا جزو منابع احکام اسلامی است *کل ما حکم به العقل حکم به الشرع*. از این رو، اگر مصالح بشریت تغییر کرده است فقیه بر اساس عقل حکم متناسب با آن را می‌تواند صادر کند (مطهری، ۳۲-۱۲). پیدا است که شهید مطهری این مدل را در مقایسه با تغییر و ثبات در حرکت و زمان کشف کرده است؛ همان‌طوری که در حرکت و زمان، هم جنبه ثبات است و هم جنبه تغییر، بر همین قیاس نیز در اسلام جنبه ثبات و تغییر است. به هر حال مدل تغییر و ثبات به سطح جهان‌های نظری تعلق دارد و در پرتو این مدل مکانیسم جاودانگی اسلام برای شهید مطهری میسر بود.

مدل‌ها نبض تپنده معرفت دینی هستند و آنها تدریجاً عمق و دقت می‌یابند. رجوع به اصول علمیه در دستگاه اجتهاد شیعه بر مدلی خاص استوار است و وجه فارق فقه شیعه با فقه عامه بوده است. اهل سنت در صورتی که دلیلی لفظی بر چیزی نیابند به قیاس یا استحسان عمل می‌کنند، ولی در چنین موردی امامیه به اصول علمیه روی می‌آورند. بر

طبق این مدل، دو مرحله برای استنباط حکم شرعی در کار است: نخست طلب حکم شرعی، و دوم تشخیص وظیفه عملیه. در مرحله نخست حکم واقعی کشف می‌شود و در مرحله دوم وظیفه عملی تشخیص داده می‌شود بی‌آنکه حکم واقعی مشخص شود. اصول عملیه برای روز مبادای فقیه هستند. در جایی که او به ادله‌های عقلی دست نیابد برای اینکه بالاخره وظیفه خودش را تعیین کند و متحیر نماند به آنها رجوع می‌کند. ایده اصول عملیه برای اینکه به صورت فعلی درآید و منقسم شود تاریخ طولانی را پشت سر گذاشته است. اصول عملیه، نخست در ذیل دلیل عقل - یکی از منابع چهارگانه فقه اسلامی - مندرج بودند و تدریجاً وضعیت روشنی یافته‌اند و در مدرسه مرحوم وحید بهبهانی و شاگردانش شکوفا گشته‌اند. از این رو، مدل دو مرحله‌ای استنباط احکام شرعی امروزه دقت و عمق بیش‌تری یافته است.

## ۴۰ ذهن

نقش مدل‌ها در معرفت دینی

مدل‌ها کارکردی بسیار اساسی دارند و نقش آنها را در نظریه‌های علمی، به طور کلی در معرفت بشری، می‌توان نقش استعاره (metaphor) در زبان دانست. یک شاعر صرفاً برای آراستن صورت شعرش از زبان استعاره‌ای کمک نمی‌گیرد. اگر استعاره صرفاً نقش آراستن صورت کلام را داشته باشد آن شعر محتوای چندانی ندارد و از لحاظ صورت با محتوا به نظر می‌رسد، نقش استعاره بسیار بنیادی‌تر است. استعاره ابزاری برای بیان اندیشه‌های پیچیده است؛ اندیشه‌هایی که زبان غیر استعاره‌ای از بیان آنها عاجز است. زبان شعری هم از این جهت اهمیت می‌یابد که به کمک ابزارهایی مانند استعاره می‌تواند بنیادی‌ترین و پیچیده‌ترین حقایق را بیان کند. زبان استعاره هم این قدرت را دارد که ذهن بشر را به عرصه‌ای وارد سازد که زبان غیر استعاره‌ای از آن ناتوان است. وقتی می‌گوییم «علی شیر است» ذهن ساده‌انگار گمان می‌برد که دو چیز را با هم مقایسه کرده‌ایم و تشبیهی انجام داده‌ایم، و خواسته‌ایم شجاعت علی را نشان دهیم، اما در واقع تشبیه، ابزاری بسیار بدیع برای نشان دادن واقعیتی پیچیده است که تعبیر تحت اللفظی «علی شیر است» آن را نمی‌رساند. شجاعتی که زبان استعاره‌ای نشان می‌دهد با شجاعت تحت اللفظی بسیار تفاوت دارد و حالتی بسیار راسخ‌تر و گسترده‌تر از آن است. هر قدر زبان می‌خواهد واقعیتی پیچیده‌تر را بیان کند به همان اندازه نقش زبان تحت اللفظی ضعیف‌تر و کم‌رنگ‌تر می‌شود و در مقابل کاربرد استعاره‌های پیچیده‌تر ضرورت می‌یابند.

بی‌دلیل نیست که عرفا از استعاره بسیار کمک می‌گیرند؛ چرا که زبان غیر استعاره‌ای نمی‌تواند حقایق پیچیده و عالی را بیان کند. مدل‌های دینی هم برای بیان پیچیده‌ترین حقایق دینی به کار می‌روند و جایگاهی ویژه و بنیادی در معرفت دینی دارند. به عنوان نمونه، مدل‌های کلامی پیچیده‌ترین و بنیادی‌ترین حقایق اعتقادی در دین را نشان می‌دهند. این مدل‌ها از رابطه انسان و خداوند جهان سخن می‌گویند و روابطی را که در متن دین در این باره درکارند، نشان می‌دهند.

مفهوم خلقت که در متون دینی آمده، بیانگر رابطه خدا و انسان و طبیعت است. خدا خالق جهان و انسان است: «و خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا» (فرقان، آیه ۲): «ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ» (انعام، آیه ۱۰۲). این مفهوم یکی از مفاهیمی است که در کتاب و سنت بسیار به کار رفته است فلاسفه اسلامی برای معقول ساختن این رابطه در طول تاریخ مدل‌های متعددی را آفریدند. این مدل‌ها هر یک علم کلام خاصی را به بار آوردند. یکی از مشهورترین مدل‌ها، مدل وجوب و امکان فارابی است که در فلسفه سینوی دقت و عمق بیشتری یافت. متعاقباً رابطه عالم با خدا بر اساس رابطه امکان ماهوی و وجوب تبیین یافت و «خدا خالق است» به این معنا شد که «خدا ماهیات را از حد استوا به طرف وجود سوق می‌دهد». و بالاخره پس از پشت سر گذاشتن تغییر و تحولاتی در فلسفه صدرایی و حکمت متعالیه به صورت رابطه وجود رابط با وجود مستقل درآمد. این مدل‌های متفاوت همه محصول تلاش‌های گوناگون برای مفهوم ساختن رابطه خدا با عالم هستند.

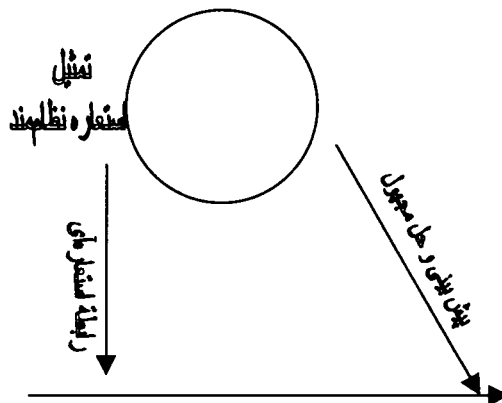
تفاوت مدل‌ها با نظریه‌ها تا حدی روشن است و برای روشن‌تر ساختن آن نخست باید تعریفی اجمالی از مدل ارائه دهیم. مدل‌ها دستگاهی از مفاهیم یا پدیده‌های آشنا همراه با استعاره‌ای نظام‌مند هستند که قدرت تبیینی دارند (رک: باریور، ۱۹۹۰: ۴۹). این تعریف سه مؤلفه را برای مدل نشان می‌دهد: ۱. دستگاهی از مفاهیم یا پدیده‌های آشنا، مثلاً حرکت‌های توپ‌های بلیارد و نحوه برخورد آنها در مدل توپ بلیاردی پدیده‌های آشنایی هستند. همچنین، ثابت، متغیر، ربط متغیر یا ثابت و غیره مجموعه مفاهیم آشنایی در مدل شهید مطهری هستند. ۲. وجود استعاره‌ای نظام‌مند: مدل‌ها بر استعاره‌ای نظام‌مند تکیه می‌زنند. مفاهیم یا پدیده‌هایی مورد نظر با زمینه‌ای که مدل‌ها در آنها به کار رفته‌اند



ارتباط استعاره‌ای دارند. دستگاه فوق وجوه تشابهی با زمینه مورد نظر دارند به خاطر همین وجوه تشابه، اطلاعات ما را به آن زمینه گسترش می‌دهند. از این گذشته، این استعاره به نحوی نظام‌مند به کار گرفته می‌شود. مثلاً در مدل توپ بلیاردی، این استعاره و تشابهی که بیان این مدل و رفتار ذرات گازها در کار است موجب می‌شود که این مدل در تمام این زمینه به طور نظام‌مند به کار رود. ۳. قدرت تبیینی: مدل‌ها به خاطر به کارگیری نظام‌مند استعاره، قدرت تبیینی دارند و بر این اساس مجهولاتی را حل می‌کنند. اطلاعاتی به ما درباره نحوه رفتار توپ‌ها داریم به ما کمک می‌کند که نحوه رفتار گازها را تبیین کنیم و معلومات خود را درباره آنها گسترش دهیم. مدل شهید مطهری هم جاودانگی و تغییرپذیری اسلام را هم زمان تبیین می‌کند. و از این راه، معلومات، ما را درباره اسلام گسترش می‌دهد.<sup>۱</sup> برای توجه به رابطه مدل‌ها به واقع و مؤلفه‌های آن به شکل زیر توجه کنید:

## دهن

نقشه مدل‌ها در معرفت دینی



نظریه محصول مدل است و نظریه‌ها برپایه مدل استوار می‌شوند. بر اساس وجوه تشابه مدل با واقع، نظریه عرضه می‌شود. بر پایه مدل توپ بلیاردی، قانون‌های حرکت نیوتن در مورد مولکول‌های گاز به کار برده شد، به این صورت که ذرات گازها را مانند توپ‌های بلیارد کوچکی در نظر گرفتند که قوانین نیوتن بر آنها حاکم است و از این طریق، دانشمندان معادله‌هایی استنتاج کردند که خواص مشاهده‌پذیر گازها - از قبیل فشار، چگالی، دما - را با خواصی که به طور مستقیم مشاهده نمی‌شدند. - مانند اندازه و سرعت مولکول‌ها - مربوط می‌کردند. پیدا است که تطبیق قوانین نیوتن تنها در صورتی

امکان‌پذیر می‌شد که ذرات گازها مانند توپ‌های بلیارد در نظر گرفته شود و توفیق نظریه جنبشی تنها در پرتو این مدل میسر شد نظریه جنبشی در واقع موردی خاص از قوانین نیوتن بود؛ وقتی قوانین نیوتن میان ذرات گازها در نظر گرفته می‌شوند، نظریه جنبشی به دست می‌آید و این نظریه، چنان که گفتیم، خود نتایجی به دست داد، مانند ارتباط برقرار کردن میان خواص مشاهده‌پذیر و خواص مشاهده‌ناپذیر.

به کارگیری مدل تغییر و ثبات هم به شهید مطهری این امکان را دارد که نگاهی پدیدار شناختی به اسلام داشته باشد و نظریه خاصی عرضه کند و با این نگاه جنبه ثابت و متغیر اسلام را از هم جدا سازد. برجسته بودن نقش اجتهاد در اسلام، منابع اجتهاد اسلامی، نقش قضایای حقیقه، تفکیک قوانین ثابت از قوانین متغیر و تعیین منطقه تغییر احکام اسلامی، همه از ارکان نظریه شهید مطهری هستند. این نظریه هم برپایه آن مدل استوار شده است و اگر چنین مدلی در نظر گرفته نمی‌شد، این نظریه هم در کار نبود.

نظریه‌ها تفاوت دیگری هم با مدل‌ها دارند که پیش‌تر به آن اشاره کرده‌ایم و اکنون آن را توضیح بیشتری می‌دهیم. مدل‌ها پویایی دارند، ولی نظریه‌ها ثابت و استاتیک‌اند، تنها در پرتو مدل‌ها به صورت سیال و دینامیک درمی‌آیند. گفتیم نظریه‌ها بر پایه مدل‌ها استوار می‌شدند و مدل‌ها تمثیل و استعاره‌ای در بردارند؛ وجوه مشابهتی با واقع دارند. مدل‌ها از زمینه‌ای متفاوت به خاطر وجوه مشابهت انتخاب می‌شوند. نظریه‌ها هم در واقع این وجوه شباهت - و یا احتمالاً در پاره‌ای از موارد وجوه اختلافات - را بیان می‌دارند، مثلاً، نظریه جنبشی در واقع قوانین نیوتن است که به صورت مشترک بر توپ‌های بلیارد و ذرات گاز قابل الصاق است و در این نظریه حالت خاصی پیدا کرده و بر ذرات گاز اطلاق شده است. وجوه تشابه وقتی به صورت معادلات ریاضی و یا گزاره‌هایی درمی‌آیند نظریه می‌شوند. به عبارت دیگر آن وجوه تشابه حالت ثابت و استاتیک پیدا می‌کنند. خود مدل پویایی دارد و ممکن است تدریجاً وجوه تشابه بیش‌تر آن واقع کشف شود و در نتیجه، در نظریه مذکور هم تغییراتی حاصل شود. بنابراین، هر قدر در مدل مذکور تغییر و تحول حاصل شود، در نظریه مورد نظر هم به همان اندازه تغییراتی حاصل می‌شود.

مدل‌های دینی مدل‌های مفهومی هستند؛ مفاهیمی دیگر را برای مفهوم ساختن واقع دین به شیوه‌ای نظام‌مند پیش می‌کشند و بحث درباره آن را ساده‌تر می‌سازند. مدل‌های دینی بر طرز نگرش و رفتارهای دینداران سیطره دارند و از دو جهت بر آنها تأثیر می‌گذارند. اولاً، آنها خودشان و حیات‌شان را در پرتو این مدل‌ها می‌فهمند و معنا می‌کنند و از دریچه این مدل‌ها به هستی می‌نگرند. آنها حتی تجارب خود از این جهان و نیز تجارب دینی‌شان را بر اساس این مدل‌ها تفسیر می‌کنند. ثانیاً، به واسطه فهمی که در پرتو این مدل‌ها به دست می‌آورند در می‌یابند که در شرایط مختلف چه دیدگاهی را باید اتخاذ کنند و چه رفتاری را باید برگزینند (برومر، ۱۹۹۳: ۱۸ - ۱۶).

مدل‌های کلامی، فقهی، اخلاقی؛ همه جهان دینداران را می‌سازند و چارچوب مشخصی برای اندیشه و رفتار دینی هستند. تعالیم و آموزه‌های دینی در بطن این مدل‌ها پرورش و بسط می‌یابند و تا حدی که جزییاتی برای شرایط گوناگون فراهم آید؛ شاخ و برگ‌های جدیدی رشد کند. مدل‌های دینی جهان‌های هرمنوتیکی را قابل تطبیق بر شرایط جدیدی می‌سازند که در متون دینی سخنی از آنها به میان نیامده است مثال روشن این امر مدل‌های فقهی است. این مدل‌ها در پاسخ‌هایی برای مسایل جدید فقهی فراهم می‌آورند و شاخ و برگ‌های جدیدی برای اصول قبلی می‌افزایند. در نتیجه، رفتارهای دینداران را در قبال این مسایل محاسبه می‌کنند. مدل‌های کلامی همین کار را در قبال باورهای دینی امکان‌پذیر می‌سازند و روشن می‌کنند در شرایط جدید، دیندار چه باورهایی را اتخاذ کند.

پیدا است که واقع دین، بسی گسترده‌تر از آن است که از ظاهر متون دینی به دست می‌آید و مدل‌ها برای فهم این واقع شکل می‌گیرند و رشد می‌یابند. تمام تلاش‌های اندیشمندان و علما در طول تاریخ برای پرده برداشتن از این واقع و کشف زوایای تاریک و مبهم آن بوده است. این اصل که واقع دین گسترده‌تر از ظاهر متون دینی است اصلی است که تمام این تلاش‌ها را در طول تاریخ هدایت کرده و عقول عالمان را تکاپو واداشته است. این اصل که می‌توانیم آن را «اصل توسعه» بنامیم بر گستردگی و وسعت قلمروی واقع دین دلالت دارد. همان طوری که جهان طبیعت بسی گسترده‌تر از آن است که در نظریه‌های علمی و به طور کلی در معرفت علمی انعکاس یافته است و تنها پاره‌ای

از اسرار خود را بر ما عیان ساخته است، جهان واقع دین هم به مراتب گسترده‌تر از آن است که معرفت دینی و جهان‌های هرمنوتیکی و جهان‌های نظری آمده است. این سخن فیزیکدان مشهور آلبرت اینشتین معروف است که «جهان طبیعت با زیرکی اسرار خود را از ما پنهان می‌سازد». باید در باب دین هم این نکته را بیفزاییم که واقع دین به نحوی است که همه اسرار خود را یکجا مکشوف نمی‌سازد. گستردگی و وسعت واقع دین هم از لحاظ طول است و هم از لحاظ عرض؛ دین هم باطن دارد و هم اسراری نهفته بسیار دارد. به عبارت دیگر، هم آنچه از ظاهر دین مشاهده می‌کنیم باطنی دارد؛ تو به تو است و تنها برخی از لایه‌های آن مشهود است و هم از لحاظ پهنا بسیار گسترده است و اسرار در عرض هم بسیار دارد.

مرحوم علامه طباطبایی در «رسالة الولاية» صورتی خاص از اصل توسعه را مطرح و تبیین کرده‌اند. ایشان سخن خود را با این نکته آغاز کرده‌اند که ظاهر این دین باطنی و صورت حقه‌اش حقایقی دارد. مرحوم علامه برای تبیین این نکته، مقدماتی فلسفی ترتیب داده‌اند. مسیری که ایشان در این تبیین پیموده‌اند این است که با بررسی زبان دین و نشان دادن اعتباری بودن آن، این نتیجه را گرفته‌اند که در پس این زبان اعتباری باید حقایقی نهفته باشد. مقدمات ایشان به این شرح‌اند که:

۱. موجودات که از یک نظر به دو قسم تقسیم می‌شوند: اعتباری و حقیقی. اگر هر چیزی که تعقل می‌کنیم مطابقی برای آن در خارج باشد - چه تدریجی باشد یا نباشد - از قبیل جواهر خارجی مانند جماد و نبات و حیوان، این قسم حقیقت است؛ و اگر مطابقی در خارج ندارد (یعنی اگر تعقل نکنیم وجود نخواهد داشت) مانند مالکیت، اعتبار است.

۲. هر اعتباری روی حقیقتی سوار شده است و به حقیقتی تکوینی تکیه می‌زند.

۳. هنگامی که در معانی مربوط به انسان و ارتباط‌هایی که بین خود این معانی وجود دارد تأمل می‌کنیم در می‌یابیم که همه اموری وهمی و اعتباری‌اند (مانند مالکیت و ریاست و معاشرت‌ها).

۵. آدمیان به خاطر نیاز به اجتماع و تمدن و نیز برای جلب خیر و سود و دفع و شر و ضرر این اعتبارات را به وجود آورده‌اند. پس همان‌طوری که یک گیاه در دایره

وجودش نظام طبیعی دارد که با آن ذاتش را توسط تغذیه و نمو و تولید و مثل حفظ می‌کند، همچنین انسان نظام طبیعی دارد که با آن ذاتش را حفظ می‌کند با این تفاوت که این نظام در انسان به وسیله معانی وهمی و اعتباری صورت می‌پذیرد.

۶. این نظام اعتباری در ظرف اجتماع و زندگی دسته جمعی موجود است و آنهایی که اجتماع در کار نیست اعتبار و قراردادی هم در کار نیست.

۷. معارف و احکام را که در دین درباره مبدأ و نیز درباره بعد از این دنیا بیان کرده همه را در قالب زبان اعتبار بیان کرده است.

دلالت دارد که حقایقی در کارند که فوق عقول عادی‌اند و مردم عادی تنها صورتی پایین و نازل از آن را در می‌یابند.

آنچه در معرفت دینی اصالتاً و بالذات مورد نظر است همین واقع گستره دین است. تمام تلاش‌های علما برای رسیدن به آن واقع است و معرفت دینی معرفتی معطوف به این واقع است. کتاب سنت، عقل و اجماع که به عنوان منابع معرفت دینی به حساب می‌آیند مجاری دستیابی به آن واقع بسیار گسترده‌اند. رجوع به این منابع، صرفاً برای دستیابی به واقع دین صورت می‌گیرد. اینها تنها روزهایی هستند که به واقع دین در کارند. دین را با کتاب و سنت و عقل و اجماع نباید یکی گرفت. دین همان واقع دین است که تمام تلاش‌های دینداران برای رسیدن به آن است. تنها راهی هم که برای رسیدن به آن واقع در کار است رجوع به آن منابع است. مدل‌های متفاوتی هم که برای فهم واقع دین به کار می‌گیریم بر روی همان روزه‌ها عمل می‌کنند. از آنها کمک می‌گیرند. مدل‌ها گرچه به واقع دین نظر دارند، ولی پایی هم در این منابع دارند؛ برای مفهوم ساختن روابط و مفاهیمی که در کتاب و سنت در کارند شکل می‌گیرند و از همین راه، واقع نمایی دارند و در چارچوب خود، واقع را نشان می‌دهند. مدل‌ها را هیچ‌گاه نباید در عرض کتاب و سنت گرفت و آنها را منبعی دیگر برای معرفت دینی دانست بلکه مدل‌ها هم در طول این منابع قرار دارند و در پرتو آنها عمل می‌کنند. اگر کتاب و سنتی نبود هیچ مدلی هم برای مفهوم ساختن آنها شکل نمی‌گرفت. مدل‌ها تنها در سایر کتاب و سنت عرض اندام می‌کنند. هر اندازه هم مدلی توان بیش‌تری برای مفهوم ساختن کتاب و سنت داشته باشد، به همان اندازه به واقع دین راه خواهد داشت.

## ۴ ذهن

رشته  
مدل‌ها در معرفت  
دین

مدل‌ها آینه‌هایی در برابر واقع یا آینه‌هایی محدب و یا مقعرند؛ تمام حقیقت را به چنگ نمی‌آورند؛ تنها پاره‌ای از واقعیت را نشان می‌دهند. مدل‌ها هیچ‌گاه تاب نور تمام حقیقت را ندارند و تنها سایه‌هایی از آن را نشان می‌دهند. این سخن به معنای انکار ارتباط مدل‌ها با واقع و انکار واقع نمایی آنها نیست، بلکه هر آنچه در جهان مدل‌ها پیدا است، مثالی از جهان واقع است. اما مدل‌ها تنها پاره‌ای از وجوه واقعیت را نشان می‌دهند نه تمام آن را. بر پایه این دو نکته می‌توانیم پاسخ یک پرسش را روشن سازیم. می‌دانیم که ذات خدا قابل درک نیست و عقل در این منطقه توانایی ندارد.

خرد را نیست تاب نور آن روی      برو از بهر او چشمی دگر جوی

(گلشن راز).

به قول شبستری:

در آلاء فکر کردن شرط راه است      ولی در ذات حق محض گناه است  
بود در ذات حق اندیشه باطل      محال محض دان تحصیل حاصل

(همان).

ولی گفتیم فلاسفه در طول تاریخ مدل‌های گوناگونی را برای نشان دادن ذات حق پیش کشیده‌اند. بی‌درنگ این پرسش مطرح می‌شود که این دو سخن چگونه قابل جمع است؟ به عبارت دیگر، چگونه می‌توانیم هم ذات خدا را غیرقابل درک بدانیم و هم برای آن مدل‌های فلسفی گوناگونی داشته باشیم؟ در چنین مواردی، تنها با نور مدل‌ها واقع را می‌بینیم و مدل‌ها تمام واقعیت را نشان نمی‌دهند. مدل‌ها هرچند در منطق فهم نظری عنصری اجتناب ناپذیرند، ولی نمی‌توان کشف واقع را به یک باره ندارند. با تمثیل گره خورده‌اند (باربور، ۱۹۹۸: ۱۸۴).

فی المثل، وقتی از مدل توپ بیلاردی در نظریه جنبش گازها سودی می‌جوییم، در واقع می‌گوییم که مولکول‌های گاز مانند توپ‌های بیلاردی و این شباهت و تمثیل بدین معنا است که برخی ویژگی‌های توپ‌های بیلاردی در مولکول‌ها یافت نشده‌اند. این ویژگی‌ها وجوه تشابه سلبی مدل‌ها هستند (همان). در مقابل، می‌دانیم که برخی از ویژگی‌ها در مولکول‌ها نیز یافت می‌شوند، مثلاً حرکت و برخورد از ویژگی‌هایی مشترکند و این ویژگی‌ها وجوه تشابه ایجابی هستند. دسته‌ی سوم از ویژگی‌ها هم

درکارند که می‌دانیم جزو وجوه شباهت سلبی‌اند یا جزو شباهت سلبی. این دسته هم وجوه تشابه خنثا نام دارند تفکر نظری که بر پایه مدل‌ها استوار می‌شوند از این وجوه تشابه کمک می‌گیرند. اگر ذرات گازها واقعاً مانند مجموعه‌ای از توپ‌های بیلیارد، هستند و تفاوت آنها تنها در وجوه تشابه سلبی است، در این صورت بر اساس معرفت آن به مکانیک توپ‌های بیلیارد می‌توانیم پیش‌بینی‌های جدیدی را درباره‌ی رفتار ذرات گازها به دست آوریم (هسه، ۱۹۶۶: ۱۴۲).

## دین

نقشه  
مدل‌ها در معرفت دینی

مدل‌ها واسطه‌ای میان دو دستگاه معرفتی‌اند: یک دستگاه منشا (Y) که برپایه آن تمثیل صورت می‌گیرد؛ مثلاً دستگاه توپ‌های بیلیارد (با قوانین نیوتن حاکم بر آنها) بدون در نظر گرفتن شباهت‌های آن با ذرات گاز دستگاه منشا است. همچنین، یک دستگاه معرفتی هدف (X) در کار است که دو دستگاه معرفتی واسطه قرار می‌گیرند، می‌خواهیم برای آن مدل سازی کنیم مثلاً دستگاه ذرات گاز، دستگاه هدف ما است و نمی‌خواهیم مدلی برای آن بسازیم مدل (M) میان دستگاه منشا و دستگاه هدف واسطه قرار می‌گیرد و بر اساس تفکیک وجوه تشابه مثبت، منفی، خنثا نتایجی را به دست می‌دهد.

ما هم از تمثیلی بودن مدل‌ها و هم از استعاره‌ای بودن سخن گفته‌ایم؛ به عبارت دیگر، هم گفته‌ایم مدل‌ها با تمثیل گره خورده‌اند و بر تمثیل استوار شده‌اند و هم برای استعاره‌ای بودن آنها یا توصیف استعاره‌ای بودن آنها تأکید کرده‌ایم. و به این نکته اشاره کردیم که هر قدر ما با واقعیت‌های پیچیده‌تری سروکار داشته باشیم نقش استعاره در زبان برجسته می‌شود. و ویژگی فوق را نباید یکی دانست و آنها تفاوت ظریفی دارند. تمثیلی بودن مدل‌ها در رابطه با خاستگاه و منشا آنها است و توصیف استعاره‌ای بودن آنها در رابطه با واقعی که توصیف می‌کنند، یعنی در رابطه با دستگاه هدف آنها است. خاستگاه مدل‌ها این اعتقاد است که دستگاه منشا با دستگاه شباهت‌هایی دارد و این دو دستگاه مانند همدیگرند. قیاس کردن دستگاه هدف به دستگاه منشا، موجب می‌شود که ما مدلی را پیش بکشیم. بنابراین، مدل‌ها از قیاس زمینه‌ای به زمینه‌ای دیگر متولد می‌شوند. حال که مدل‌ها بر اساس تمثیل متولد می‌شوند. این پرسش مطرح می‌شود که چه رابطه‌ای با واقع یا دستگاه هدف دارند؟ پاسخ این است که رابطه‌ی استعاره‌ای دارند

و به نحو استعاره‌ای آن را توصیف می‌کنند؛ تمام وجوه آن واقع را نشان نمی‌دهند، بلکه صرفاً پاره‌ای از وجوه آن را نشان می‌دهند. تمثیل در واقع بر توصیف استعاری بودن مقدم است و استعاری بودن بر آن مبتنی است.

تمثیلی و توصیف استعاری بودن مدل‌ها می‌تواند مسئله رابطه مدل‌های فلسفی گوناگون با ذات خدا را حل کند. مدل‌های فلسفی هم صرفاً بر اساس تمثیل کار می‌کنند و به نحو استعاره‌ای ذات خدا را نشان می‌دهند این مدل‌ها هم تمام وجوه مختلف ذات را. خدا را بر نمی‌تابند. آنها بر پایه معلومات خود انسان استوار شده‌اند؛ یعنی بر پایه معلوماتی که نسبت به مدل‌های آشنا داریم سراغ امور مجهول واقعی می‌رویم. این حرکت بر اساس تمثیل و تشابه صورت می‌گیرد. این مدل‌ها گرچه تلاشی برای رسیدن به واقع هستند اما فرسنگ‌ها هم از آن دور هستند. هیچ مدل فلسفی نمی‌تواند واقع خدا را آن گونه که هست و حاق آن را نشان دهد. تلاش‌های گرانتقدر اعظام فلاسفه همه در راستای ترسیم مدلی دقیق برای نشان دادن این واقعیت بوده است؛ تلاش‌هایی که هر یک در جای خود در خور تحسین‌اند هر یک از این مدل‌ها تدریجاً دقیق‌تر و ظریف‌تر شده‌اند؛ در نتیجه وجوه بیشتری از واقع را نشان داده و به آن نزدیک‌تر شده‌اند اما هیچ‌گاه بر آن منطبق نمی‌شوند.

مدل‌ها همواره ناقص‌اند به این معنا که تمام حقیقت را به چنگ نمی‌آورند و تنها جوهی از آن را نشان می‌دهند. این نکته را می‌توان با نقش تمثیل در مدل‌سازی نشان داد. گفتیم برای بر پایه‌ی تمثیل و تشابه استوار است. از این رو، مدل‌ها توصیف تحت اللفظی واقع نیستند. اگر ما مدل توپ بیلاردی را در نظریه جنبشی گازها به کار می‌گیریم به این معنا نیست که واقعاً ذرات گاز هم توپ بیلاردند و دقیقاً همان ساختار را دارند. بلکه مراد این است که در خارج چیزهایی در کارند که در برخی وجوه با توپ‌های بیلارد مشترکند. اما اینکه دقیقاً این ذرات چیستند و چه سرشتی دارند برای ما معلوم نیست؛ ما تنها از طریق مدل‌ها به آنها راه داریم و مدل‌ها تنها بر پایه وجوه تشابه به ایجابی و خنثا استوار شده‌اند و به معنای تحت اللفظی واقع را توصیف نمی‌کنند. مدل‌های فلسفی هم در این جهت با مدل‌های علمی مشترکند که به معنای تحت اللفظی عالم واقع را توصیف نمی‌کنند، بلکه جوهی از آن را نشان می‌دهند. این مدل‌ها بر



اساس معلوماتی که داریم پی‌ریزی می‌شوند آنگاه ذهن این مدل‌ها را بر واقع تطبیق می‌کند به این معنا که وجوه تشابهی را می‌یابد و بر اساس وجوه تشابه ایجابی و خشا معلومات فلسفی خود نسبت به عالم خارج را بسط و گسترش می‌دهد.

این دیدگاه نسبت به مدل‌های فلسفی و علمی و نیز دینی رئالیسم بسیار پیچیده است و از رئالیسم خام در این باب فاصله می‌گیرد. بر طبق رئالیسم خام مدل‌ها تناظر دقیق و جزء به جزء با واقع دارند و کاملاً مطابق واقع‌اند؛ توصیف تحت اللفظی عالم آن هستند. بنابراین، مدل‌ها همچون آینه‌های بسیار شفاف و تخت هستند که مو به مو واقع را نشان می‌دهند. هر چیزی که در مدل به چشم می‌خورد دقیقاً در واقع هست و برعکس؛ یعنی هر چیزی که در واقع هست دقیقاً در مدل هم هست. اما بر طبق رئالیسم پیچیده‌ای که مطرح کردیم مدل‌ها گر چه عالم واقع را توصیف می‌کنند، اما توصیف آنها به نحو تحت اللفظی نیست، بلکه آنها به نحو استعاره‌ای توصیف می‌کنند؛ هر چیز که در مدل هست نشانی از واقع است نه به این معنا که نسخه‌ای از آن باشد، بلکه سایه‌های واقعیت‌اند اما واقعیت از مدل‌ها بزرگ‌تر است. این سایه‌ها تنها وجوهی از آن واقعیت بزرگ‌تر را نشان می‌دهند.

در باب مدل‌ها تنها این دو دیدگاه در کار نیستند و دیدگاه سومی هم در کار است. گفتیم برخی مدل‌ها را توصیف تحت اللفظی عالم واقع می‌دانند اینها رئالیسم خام در باب مدل‌ها را پذیرفته‌اند. دسته‌ای دیگر، مدل‌ها را توصیف استعاره‌ای و نه تحت اللفظی واقع می‌دانند در دسته سومی مدل‌ها را ساخته‌های ذهنی می‌دانند که به هیچ نحو واقع را توصیف نمی‌کنند بلکه آنها را صرفاً ابزار انگاری (instrumentalism) را پذیرفته‌اند. ما دیدگاهی را پذیرفتیم که بر طبق آن مدل‌های علمی، فلسفی و دینی توصیفات استعاره‌ای (نه تحت اللفظی) واقع‌اند. گفتیم در فقه شیعه مدل دو مرحله‌ای استنباط احکام شرعی به کار می‌رود. بر طبق این مدل، احکام شرعی بر دو دسته‌اند: واقعی و ظاهری، حکم واقعی برای فعل مکلف در واقع دین ثابت است؛ یعنی در واقع دین فعل مورد نظر همین حکم را دارد دلیلی که حکم واقعی را به دست می‌دهد دلیل اجتهادی است. حکم ظاهر هم برای فعل مکلف از آن جهت که حکم واقعی‌اش مجهول است ثابت است. به عبارت دیگر، در صورتی که حکم واقعی مجهول باشد و دلیل اجتهادی در کار نباشد حکمی که

## ذهن

رئالیسم  
پس  
در  
واقعیت  
نشان

فقیه به دست می‌آورد حکم ظاهری است. این حکم به کمک اصول علمی به دست می‌آید. حکم ظاهری ممکن است موافق حکم واقعی باشد و یا نباشد. ولی به هر حال شک و تحیر را در مقابل عمل برطرف می‌کنند. پیدا است که این مدل توصیف تحت اللفظی واقع فقهی دین نیست، وگرنه هیچ‌گاه حکم ظاهری از حکم واقعی تخلف پیدا نمی‌کرد و همواره مطابق با آن می‌شد. امکان تخلف حکم ظاهری از حکم واقعی نشانگر فاصله‌ای میان این مدل و واقع دین هست. از سوی دیگر، این مدل صرفاً ساخته‌ی دست بشر و ابزاری نیست که به هیچ نحوی واقع دین را توصیف نکند. این مدل تا حدی ریشه در خود متون دینی و روایات دارد و مانند دیگر مدل‌های دینی واقع دین را توصیف می‌کند اما نه توصیف تحت اللفظی، بلکه توصیف استعاره‌ای؛ پاره‌ای از وجوه واقع دین را نشان می‌دهد و تا آن حد که از این واقع حکایت می‌کند نتیجه و محصولش؛ یعنی پیش‌بینی‌هایی که بر اساس آن صورت می‌گیرد با آن واقع منطبق است. اما در پاره‌ای از وجوه دیگر که از واقع دین فاصله می‌گیرد، پیش‌بینی‌های منطبق بر آن هم از این واقع فاصله می‌گیرد.

توفیق یا عدم توفیق در پیش‌بینی مبتنی بر مدل‌ها دقیقاً با توصیفی بودن آنها به نحو استعاره‌ای مرتبط است. اگر یک پیش‌بینی مثلاً درست از آب در آید معلوم می‌شود مدل مورد نظر در آن حد بهره‌ای از واقعیت داشته است. میزان واقع‌نمایی مدل‌ها با میزان توفیق پیش‌بینی‌های آنها رابطه دارد. اگر مدل‌ها به هیچ نحو توصیفی، و اصلاً واقع‌نما نباشند در پیش‌بینی نیز توفیق نخواهند داشت. مدل‌های موفق حوزه وسیعی از واقع را در سیطره خود دارند و مجهولات بیشتری را پاسخ می‌دهند و تعداد پدیده‌های بیشتری را تبیین می‌کنند. افزایش میزان توفیق مدل‌ها در حقیقت با گسترده‌تر شدن دایره آنها و دقیق‌تر و لطیف‌تر شدن آنها صورت می‌گیرد.

مدل‌ها موقتی‌اند به این معنا که همواره عمق و دقت می‌یابند، مورد تجدید نظر واقع می‌شوند، و لحظه‌ای آرام نمی‌گیرند. وقتی به هر شاخه‌ای از معارف بشری می‌نگریم و تاریخچه آن را مورد تامل و بازنگری قرار می‌دهیم در می‌یابیم که همواره مدل‌های گوناگونی در آنها ظهور کرده‌اند. مدل‌های جدید به جای مدل‌های قدیمی نمی‌نشینند و هرگاه مدلی برای مدت کوتاهی و یا دوره‌ای طولانی تسلط می‌یابد، دم به دم شاخ و

برگ‌های جدیدی می‌یابد. مثلاً در فیزیک مدل‌های بسیار متفاوتی دربارهٔ ساختمان اتم مطرح شده است. مدل اتمی دالتون، مدل اتمی بور - رادفورد دو مدل مهمی بودند که هر یک توفیقات چشم‌گیری داشتند. جان دالتون (John Dalton) (۱۸۴۴ - ۱۷۶۶) ماده را متشکل از اتم‌های غیر قابل تقسیم می‌دانست و هر عنصر را شامل نوع خاصی از اتم‌های مشابه در نظر می‌گرفت به نظر او اتم‌ها غیر قابل تغییر بودند و در واکنش‌های شیمیایی، اتم‌ها نه خلق و نه نابود می‌شوند، بلکه تنها آرایش خود را تغییر می‌دهند و غیره. این مدل قانون پایستگی جرم<sup>۲</sup> را به نحو ساده‌ای توجیه می‌کرد و همچنین قانون نسبت‌های معین<sup>۳</sup> را توضیح می‌داد و از این گذشته، نتایج بسیار جالب دیگری را هم به بار آورد. در مدل بعدی بور - رادفورد اتم مرکب از هسته‌ای با بار مثبت در نظر گرفته می‌شد که شماری از الکترون‌ها با بار منفی آن را احاطه کرده است این مدل را ارنست رادفورد (Ernest Rutherford, ۱۹۳۷ - ۱۸۷۱) پیش کشیده بود ولی نیلز بور (۱۹۲۶ - ۱۸۸۵) فیزیکدان دانمارکی برای حل پاره‌ای از مشکلات جرح و تعدیلی در آن داد تا طیف‌های خطی ناپیوسته‌ی عنصرها را پیش‌گویی می‌کند. جالب اینکه، با ظهور مکانیک کوانتومی مدل موفق دیگری در باب ساختمان اتم ارائه شد و نکته‌ی مهم اینکه بدانیم بار دیگر خود بور پیشگام این ماجرا بود ولی امروزه این مدل شاخ و برگ‌های بسیار زیادی پیدا کرده است، نزدیک‌تر می‌شوند. مدل‌های دینی هم در طول زمان تغییراتی پیدا می‌کنند و هرگاه مدلی کلی سلطه می‌یابد شاخ و برگ‌های آن بیش‌تر می‌شود و طول و تفصیل زیادی پیدا می‌کند. مرحوم ملاعبدالرزاق لاهیجی در کتاب «گوهر مراد» ظهور سه مدل کلامی اشعری و اعتزالی و مدل کلامی مبتنی بر حکمت و تفاوت آنها بیان کرده است. اینها سه مدل متفاوتند که در طول تاریخ اسلام شکل گرفته‌اند. کلام مشهور که به اشعریت و اعتزال تقسیم می‌شد به سبب ابتدای آن بر غیر یقینات در تحصیل معارف یقینی معتبر و موذی به صواب نیست و طریقهٔ حکمت که موذی به صواب است چون مبنی بر تحقیق و تدقیق بسیار و تمیز کامل میان معانی کلیه و جزئیه و مفهومات معقولات و تصورات موهومه و امور نفس‌الامریه و اعتبارات محضه است (عبدالرزاق لاهیجی، بی‌تا: ۲۴ و ۲۵). در این مدل اخیر جایگاه معانی مختلف و کارکرد دقیق هر یک مشخص شده است، و روش‌های متفاوت استنتاج به کار گرفته

## ذهن

نقشه  
مدل‌ها در معرفت دینی

شود. ظهور مدل اخیر پیشرفتی در مباحث کلامی به وجود آورد و مباحث دینی بسیاری را به زیر چتر خود درآورد و از برخی مشکلات گره گشود که در دو مدل قبلی لاینحل بودند. رواج مدل فلسفی در کلام گرچه باب مجادلات کلامی را تنگ‌تر کرد، ولی به این حادثه باید از این نظر نگاه کرد که فاصله نظریه‌های کلامی را با واقع کم‌تر کرده از این جهت فلسفی شدن کلام واقعاً پیشرفتی برای علم کلام بود.

امروزه گاهی سخن از تفکیک فلسفه از دین به میان می‌آید و طرفداران این تز می‌گویند باید از فهم فلسفی دین پرهیز خودداری کرد. در تفسیر دین، عرفان و فلسفه بهایی ندارد. معرفت دینی به هیچ وجه نیاز به استقراض از فلسفه و دیگر علوم ندارد. آنها در مورد کتاب‌هایی از قبیل شرح اصول کافی ملاصدرا این پرسش را مطرح می‌کنند که ما نمی‌دانیم این کتاب شرح احادیث است یا فلسفه‌ی صدرایی است. آیا این فیلسوف مبانی فلسفی خودش را از قرآن مجید و احادیث استخراج کرده است یا برعکس، قرآن و روایات را بر اساس مبانی فلسفی خود تأویل می‌کند؟ از این گذشته، خود علمی مانند فلسفه ناقص و دائماً در تغییر و تحول‌اند. ما چگونه می‌خواهیم با علوم ناقص حقایق و حیاتی را بفهمیم؟ روی آوردن مسلمانان به این گونه علوم و آمیخته شدن ذهن آنان به مطالب فلسفی و جدلی از دلایل اصلی ناکامی علمی مسلمانان بوده است. اینها پاره‌ای از اصول طرفداران جدایی دین از فلسفه است. اما بر اساس پاره‌ای از نکات که درباره‌ی مدل‌ها گفتیم ناتوانی این مکتب برملا می‌شود. معرفت نظری با مدل‌ها گره خورده است و هر جا به تاملات نظری در باب دین پای می‌گذاریم مدل‌ها اجتناب‌ناپذیر می‌شوند. بدون هیچ مدلی فهم دین ممکن نیست، به عبارت دیگر، بدون وجود هیچ مدل فلسفی یا کلام، در ظاهر دین درجا خواهیم زد و معرفت ما به جهان‌های هرمنوتیکی محدود خواهد بود، اما هر جا که می‌خواهیم به جهان‌های نظری پا بگذاریم، باید حتماً مدلی داشته باشیم و تنها دریچه‌ای که به سوی جهان گسترده واقع دین داریم مدل‌ها هستند نمی‌توان بر فراز مدل‌ها قدم گذاشت و بیرون از هر مدلی در واقع دین قدم زد و هر قدر مدل‌ها دقیق‌تر و لطیف‌ترند ما از بحر بیکران واقع دین حقایق بسیاری صید خواهیم کرد از این گذشته، تغییر و تحول مدل‌ها و ناقص بودن آنها منافاتی با اجتناب‌ناپذیر بودن آنها ندارند. واقع دین هیچ‌گاه به طور یکجا و به طور تمام با مدل‌ها بر ما مکشوف نمی‌شود.

ما همواره به گوشه‌ها و زوایایی از آن پی می‌بریم و هر قدر مدل‌ها تغییر و تحولاتی بیش‌تری را به خود می‌گیرند زوایای تاریک بیش‌تری از جهان دین را روشن می‌کنند و به آن نزدیک‌تر می‌شوند. فرض کنید اکنون از روی کره زمین به کره‌ی ماه می‌نگریم. بر روی این کره نقاط تاریک و روشنی می‌بینیم و فی‌الجمله می‌دانیم که اینها نشان این است که بر روی این کره هم مانند زمین پستی‌ها و بلندی‌هایی وجود دارد. اما اگر بر سفینه‌ای سوار شویم و به طرف این کره برویم، هر قدر به آن نزدیک‌تر شویم جزئیات بیش‌تری به دست خواهیم آورد و معرفت ما از ابهام به طرف وضوح خواهیم رفت. تا اینکه بر روی خود این کره قدم نهیم که در این صورت بالعیان جزئیات را خواهیم دید و به سفینه‌ای نیاز نخواهیم داشت. وضعیت مدل‌ها نسبت به واقع دین به همین نحو است. مدل‌ها هر قدر دورتر باشند اطلاعات مبهمی را به دست می‌دهند و هر قدر دقیق‌تر می‌شوند و تکامل می‌یابند جزئیات و تفصیل بیش‌تری در اختیار می‌گذارند و واقع‌نمایی آنها بیش‌تر می‌شود. و اگر ما بالعیان واقع دین را می‌دیدیم معرفت ما نظری نبود و هیچ نیازی به مدل‌ها نداشتیم و خود به پای پیاده و بدون عقل مسلح به مدل آن را در می‌نوردیدیم. اما مادامی که معرفت ما نظری است چاره‌ای جز پناه بردن به مدل‌ها و گزینش از میان آنها نداریم.

فلسفه اسلامی برای اینکه به شکل امروزی درآید تغییر و تحولات عمده‌ای را پشت سر گذاشته است زمانی مدل فلسفه مشاء یکه تاز میدان بود عالمان دینی را در فهم دین یاری می‌رساند و زمانی هم مدل حکمت اشراق بسیاری از دردهای فلسفی را درمان می‌کرد. بالاخره، این مدل‌ها جای خود را به مدل حکمت متعالیه داد و این مدل طیب دوآر فلسفی شد. پس از صدرالمتالهین مبانی این فلسفه همچنان پابرجا ماند و تنها شاخ و برگ‌های آن بسیار زیاد شد. مدل فلسفی دیگری ظهور نکرد این مدل فلسفی بزرگ‌ترین مدل فلسفی است که در عالم اسلام ظهور کرده است. چرا که به نحوی مدل‌های پیشین را در خود هضم کرده تعدادی از مسائل لاینحل در مدل‌های سابق را حل کرده است. توفیقات این مدل بسیار بیش‌تر از مدل‌های قبلی بوده است. از این رو، این مدل نسبت به مدل‌های قبلی گامی به واقع دین نزدیک‌تر شده است. این مدل بهترین مدل فلسفی است به این معنا که نسبت به مدل‌های قبلی محصولات بیش‌تری را به بار

## ۳ ذهن

تفاوت مدل‌ها در معرفت دین

آورده و معضلات بیش‌تری را حل کرده است. اما این سخن بدین معنا نیست که این مدل به معنای تحت‌اللفظی واقع‌دین را توصیف می‌کند و طابق‌النعل بالنعل بر دین منطبق است، در صورتی که هنوز در پاره‌ای موارد ناموفق مانده است و نقاط ضعفی هم در آن به چشم می‌خورد. اگر کسی به آرای شارحان و محشّیان آثار ملاصدرا رجوع کند خواهد دید که چه بسا در مواردی هم این فلسفه با مشکلاتی جدی مواجه بوده است. محال نیست زمانی، مدل فلسفی موفق‌تری ظهور کند و به نحوی اصول قبلی را در خود هضم کند که توفیقات بیش‌تری را هم در پی داشته باشد ولی این مدل از میان تمام مدل‌های قبلی موفق‌تر بوده است. ما نباید انتظار داشته باشیم که فلسفه صدرایی کاملاً بر اسلام منطبق باشد؛ مدل هر چه باشد یک مدل است و به نحو استعاره‌ای توصیف می‌کند تنها پاره‌ای از وجوه واقعیت را در بر دارد و نه تمام آنها را توفیق آن هم در گره هم این وجوه است.

معرفت در هر شاخه‌ای از علوم بشری حاصل فعالیتی معطوف به حل مسئله‌ی است. توجه به نقش مدل‌ها در این باره بسیار راهگشا و سودمند است. مدل‌ها برای حلّ مسایلی متولد می‌شوند و رشد و بالیدن می‌گیرند. در علوم تجربی دو دسته از مسایلی در کارند که مدل‌های و نیز نظریه‌ها برای حل آنها شکل می‌گیرند: مسایلی تجربی و مسایلی مفهومی. مسایلی تجربی (empirical problem) مسایلی درجه اول اند؛ به این معنا که مستقیماً به اشیایی که در قلمرو علم قرار دارند مربوط می‌شوند، اما این مسایلی مفهومی مسایلی درجه دوم‌اند و به خود نظریه‌ها و مدل‌ها مربوط می‌شوند. به عنوان مثال، می‌بینیم که اجسام سنگین با نظم خاصی بر روی زمین سقوط می‌کنند و یا الکل در هوای آزاد تبخیر می‌شود. تبیین این گونه پدیده‌ها مسئله‌ای تجربی است. مدل‌های علمی عهده‌دار این گونه مسایلی می‌شوند مسایلی تجربی بر سه دسته‌اند: ۱. مسایلی حل شده: آن مسایلی تجربی هستند که هیچ مدل و هیچ نظریه آن را به نحو مناسبی حل نکرده است؛ ۲. مسایلی حل شده: آن دسته از مسایلی تجربی‌اند که یک مدل یا یک نظریه آن را به نحو مناسبی حل کرده است؛ ۳. مسایلی غیر عادی (anomalous problems) : آن دسته از مسایلی تجربی‌اند که یک نظریه یا یک مدل خاص آنها را حل نکرده، اما مدل‌ها و نظریه‌های رقیب آنها را حل کرده است. یکی از نشانه‌های پیشرفت نظریه‌ها و مدل‌ها

تبدیل مسائل حل نشده و مسایل غیر عادی به مسایل حل شده است. در پرتو مدل‌های جدید همواره مسایلی حل می‌شوند که در مدل‌های سابق آنها امکان‌پذیر نبود (لائودن، ۱۹۹۳: ۱۸).

به عنوان مثال، مدل ذره‌ای نور پدیده «قطبش نور» را به نحو رضایت بخشی حل نکرده بود. این پدیده، پدیده‌ای بسیار شگفت‌آور بود. در سال ۱۶۶۹ میلادی، اراسموس بارتولینوس دانشمند دانمارکی کشف کرد که بلورهای اسپارت ایسلند (کلیت) می‌توانند یک پرتو نور را به دو پرتو تبدیل کنند. اگر نوشته‌ها یا اجسامی کوچک را از پشت چنین بلوری نگاه کنیم مضاعف دیده می‌شوند. نیوتن برای حل این مسئله‌ی، فرض می‌کرد که ذرات نور، مانند مقاطع مستطیلی، اضلاع متفاوتی دارند. در سال ۱۸۲۰ میلادی، یانگ و فرنل با استفاده از مدل موجی نور راه حل رضایت بخشی برای این مسئله ارائه دادند. پیش از آن زمان، دانشمندان عموماً فرض می‌کردند که امواج نور، مانند امواج صوت باید طولی باشند و نیوتن هم پیش‌تر گفته بود امواج طول نمی‌توانند این مسئله را حل کنند. یانگ و فرنل نشان دادند که اگر امواج نور عرضی باشند توجیه پدیده قطبش امکان‌پذیر است.

مسایل غیر عادی در علم معمولاً زمانی ظاهر می‌شوند که نظریه و مدل رایج با مشاهدات سازگار است نمی‌تواند نتایج خاصی را تبیین و توجیه کند. مثلاً بسیاری از نقادان مکانیک سماوی نیوتن خرده می‌گرفتند که سیستم او پاسخی برای این مسئله ندارد که چرا همه سیارات در جهت واحدی به دور خورشید می‌چرخند و این پدیده در این سیستم پدیده‌ای غیر عادی است و حال آنکه مدل‌های نجومی قبلی کپلر از تبیین این نکته عاجز می‌ماند دکارت برای این مسئله‌ی پاسخی داشتند. این سخن بدین معنا نیست که مدل مکانیک نیوتن و پیش‌بینی نادرستی در این مورد ارائه می‌داد. بلکه، پاسخی برای این پدیده نداشت و حتی اگر سیاره‌ها در جهت مخالفی حرکت می‌کردند باز این پدیده با این مکانیک سازگار بود.

گفتم مسایل مفهومی، مسایل غیر تجربی و درجه دوم‌اند به این معنا که مستقیماً به اشیای مورد بحث ناظر نیستند بلکه به مدل‌ها و نظریه‌هایی که درباره‌ی آنها داریم مربوط می‌شوند. بسیاری از اختلافات در تاریخ علم درباره‌ی مسایل مفهومی بوده است.

مثلاً، مخالفان مدل نجوم بطلمیوسی این نقد را مطرح نمی‌کردند که این مدل توانایی حل مسایل تجربی را ندارد، بلکه نقد آنها این بود که این مدل از مفاهیمی نامناسب مانند فلک تدویر و فلک خارج از مرکز و غیره یادی گرفته است. بر همین قیاس، مخالفان مدل ستاره‌شناسی کپرنیکی مدعی نبودند که این مدل حرکات اجرام سماوی را به نحو دقیقی پیش بینی نمی‌کند، بلکه آنها در این باره تردید داشتند که چگونه می‌توان مدل خورشید مرکزی را در چارچوبی وسیع از پیش فرض‌های راجع به جهان طبیعت جای داد.

نیوتن یک قرن پس از کپرنیک، مدل مکانیک جدیدش را به جهان عرضه کرد. این مدل توانایی بسیار بالایی برای حل مسایل تجربی داشت، اما معاصرانش، از قبیل جان لاک، بارکلی، هویگنس و لاینیتز، نسبت به پیش‌فرض‌های مبنایی این مدل با مشکل مواجه بودند مثلاً می‌پرسیدند فضای مطلق چیست؟ تأثیر از دور دست به چه معنایی است؟ لاینیتز هم این پرسش را مطرح می‌کرد که مدل نیوتن را چگونه می‌توان با فرض وجود خدایی حکیم که این جهان را به نظم درآورده است همخوان کرده در تمام این موارد مسایل مفهومی محور بحث بودند (همان، ۴۶).

مسایل مفهومی به مسایل درونی و بیرونی تقسیم می‌شوند. مسایل مفهومی درونی به عدم سازگاری‌های درونی و ابهامات و عدم وضوح‌هایی که یک مدل یا نظریه در بردارد اطلاق می‌شود. عدم انسجام درونی مشکل بزرگی است و هر مدل معمولی باید آن را برطرف کند، ولی ابهام درجات متفاوتی دارد و هر قدر ابهام در یک مدل و نظریه و حدود به کار رفته در آنها کم‌تر باشد بهتر است. ماخ (Mach) فیزیکی‌دان مشهور نظریه جنبشی گازها این ایراد را گرفت که این نظریه و مدل نهفته در آن قدرت تبیینی لازم را ندارد، چرا که در درونش دوری باطل نهفته است این نظریه کشسانی گازها را با فرض گرفتن اجزائی کشسان؛ یعنی مولکول‌ها تبیین می‌کند. توفیق نظریه‌هایی مانند نسبیت در قرن بیستم را هم در پرتو ایضاح مفاهیم به کار رفته در آنها باید دانست.

مسایل مفهومی بیرونی در مقایسه یک مدل (یا نظریه) با مدل یا نظریه دیگر پیدا می‌شوند؛ به این معنا که یک نظریه یا یک مدل با نظریه یا مدل مقبول دیگری ناسازگاری دارد. می‌توان برای ایضاح این مورد به گسترش مدل‌های ستاره‌شناسی در یونان قدیم اشاره کرد. از زمان افلاطون، ستاره‌شناسان بر مبنای این فرض ستاره‌شناسی خود را

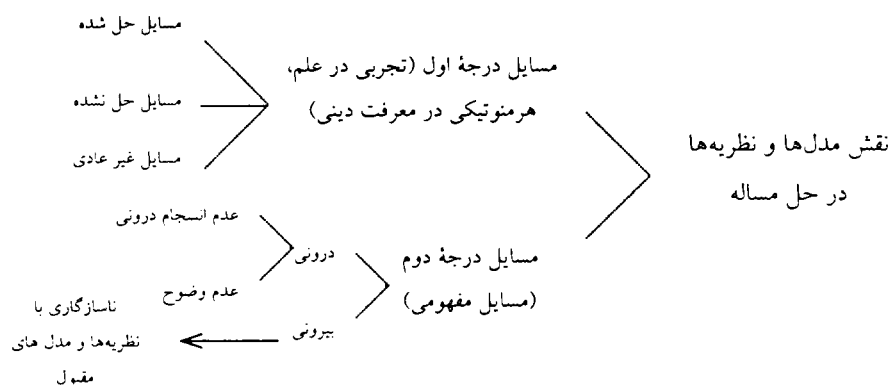


استوار ساختند که حرکت‌های آسمانی حرکات کاملند به این معنا که اجرام سماوی در دوایری کامل به دور زمین و با سرعتی ثابت سیر می‌کنند. مدل نجوم بطلمیوسی از این نظر مسایل و مشکلات مفهومی جدی را به بار آورد. ایسن مدل، علی‌رغم توفیق‌های تجربی‌اش، فرض‌های مغایری با مفروضات مقبول ستاره شناسان دربارهٔ سرشت حرکت اجرام سماوی داشت. مثلاً این مدل فرض می‌کرد که همه‌ی اجرام سماوی به دور زمین نمی‌چرخند و برخی از آنها در آسمان به دور نقاط تهی می‌چرخند و یا اینکه آنها همواره با سرعتی ثابت نمی‌چرخند و سرعت برخی از آنها متغیر است (همان، ۵۴ - ۴۸).

## ذهن

نقشه مدلهای در معرفت دینی

در مدل‌های دینی هم با اندک تغییراتی این قبیل مسایل درکارند. در مدل‌های علمی با مسایل تجربی و مفهومی مواجه بودیم ولی در مدل‌های دینی را حل کند. این مسایل، مسایل هرمنوتیکی‌اند و متناظر با مسایل تجربی در علم‌اند. در جهان‌های هرمنوتیکی هم پاره‌ای از مسایل حل نشده و غیر عادی در کارند که باید مدل مورد نظر آنها را حل کند. توفیق هر مدلی را در جهان‌های هرمنوتیکی باید با حل مسایل حل نشده و غیر عادی سنجید. هر قدر مدلی تعداد بیش‌تری در این مسایل را حل کند به همان میزان توفیق بیش‌تری دارد مفسران قرآن کریم از مدل‌های متفاوتی برای حل این مسایل و مشکلات کمک می‌گیرند. نقش مدل‌ها و نظریه‌ها حل مسئله را در نمودار زیر خلاصه کرده‌ایم.



ما تا به حال وجوه اشتراک مدل‌های علمی و دینی را بیان کرده‌ایم:

۱. مدل‌ها به معرفت نظری مربوط می‌شوند و با آن گره خورده‌اند. در معرفت علمی نظریه‌ها با مدل‌های علمی و در معرفت دینی جهان‌های نظری با مدل‌های دینی گره خورده‌اند.
۲. مدل‌ها برای فهم نظری اجتناب ناپذیرند. از این رو، هیچ فهم نظری بدون مدل امکان پذیر نیست. در نتیجه، هرگاه می‌خواهیم فهمی نظری از واقع دین داشته باشیم، باید حتماً مدلی داشته باشیم.
۳. مدل‌ها از لحاظ کارکرد با تمثیل گره خورده‌اند و بر اساس وجوه تشابه به احکام خود را به موارد مورد نظر تعمیم می‌دهند.
۴. مدل‌ها واقع‌نما هستند؛ مدل‌های علمی جهان خارج را و مدل‌های دینی واقع دین را توصیف می‌کنند، اما این توصیف به نحو استعاره‌ای است نه به معنای تحت اللفظی.
۵. مدل‌ها - خواه دینی و خواه علمی و خواه فلسفی - همواره ناقص‌اند و تمام حقیقت را به یکباره به چنگ نمی‌آورند.
۶. مدل‌ها موقتی‌اند، به این معنا دائماً تغییر و تحول پیدا می‌کنند. و شاخ و برگ‌های جدیدی می‌یابند یا مدل‌های قبلی جای خودشان را به مدل‌های جدید می‌دهند و اگر مدلی برای دوره‌ای طولانی حاکم شود شاخ و برگ‌های بیشتری می‌یابد.
۷. مدل‌ها تدریجاً دقت و عمق می‌یابند و به واقع نزدیک‌تر می‌شوند.
۸. مدل‌ها برای حل مسئله - مفهومی و غیر مفهومی (تجربی، هرمنوتیکی) - متولد می‌شوند و رشد می‌یابند.

## وجوه افتراق مدل‌های علمی و دینی

اکنون بهتر است به وجوه تفاوت مدل‌های علمی و دینی پردازیم. مدل‌های علمی برخی ویژگی‌های مهمی دارند که در مدل‌های دینی به چشم نمی‌خورد. همچنین مدل‌های دینی هم ویژگی‌های مهمی دارند که در مدل‌های علمی یافت نمی‌شود.

نخستین تفاوتی که از سخنان گذشته نیز روشن می‌شود این است که مدل‌های علمی گاهی مدل‌های مکانیکی‌اند؛ یعنی مدل‌هایی هستند که از پدیده‌های مکانیکی تشکیل شده‌اند مدل توپ بلیارد مدل مکانیکی است که حرکت تصادفی توپ‌ها مدلی برای نحوه برخورد و حرکت ذرات گازها است. گاهی هم مدل‌های علمی مدل‌های

مفهومی‌اند (conceptual models). یکی از کارهایی که در علم صورت می‌گیرد این است که استعاره‌ها و وجوه تشابه به صورت استعاره‌هایی نظام‌مند و مستمر درمی‌آیند. این استعاره‌های نظام‌مند و مستمر مدل‌های مفهومی‌اند. صرف تشابه الف و بء در پاره‌ای وجوه برای دانشمندان اهمیت ندارد. مثلاً اینکه ماه مانند سیب است برای دانشمندان اهمیت ندارد. این استعاره و تشابه هنگامی اهمیت می‌یابد که نظام‌مند و مستمر می‌شود به نحوی که دانشمندان در پرتو آن، این تشابه را بر روی بسیاری از پدیده‌های طبیعت گسترش می‌دهد (بلک، ۱۹۶۲: ۲۳۶). همه استعاره‌ها و وجوه تشابه در تاریخ علم این توفیق را نداشته که به صورت مدل‌های مفهومی در آیند. تشابه سیب و ماه برای نیوتن بسیار اهمیت داشت، چرا که به نظر او، افتادن سیب بر روی زمین و حرکت ماه به دور زمین از قوانین یکسانی تبعیت می‌کرد و نیوتن در پرتو این تشابه توانست نحوه‌ی حرکت ماه را کشف کند. ولی باز این تشابه و استعاره به صورت مدل مفهومی در تاریخ علم درنیامد، زیرا به شیوه‌ای نظام‌مند و مستمر در علم کاربرد نیافت (برومر، ۱۹۹۳: ۱۱ - ۱۰).

مدل‌های علمی چنان که گفتیم یا مکانیکی‌اند و یا مفهومی، ولی مدل‌های دینی هیچ‌گاه مکانیکی نیستند و تنها به صورت مدل‌های مفهومی‌اند. مدل‌های مفهومی ویژگی بارز تفکر علمی آدمی‌اند و هر جا تفکری علمی و روشمند است مدلی نیز در کار است. معرفت دینی هم وقتی به صورت علمی مضبوط و روشمند درمی‌آید که مدل‌هایی در آن ظاهر می‌شوند. معرفت عرفانی گونه‌ای معرفت دینی است که مدل‌های متفاوتی در آن ظهور کرده است. همان طوری که می‌دانیم غزالی مدل عرفانی خاصی داشت که در اندیشه‌های بسیاری از متأخران و حتی در اندیشه بزرگانی چون مولوی تاثیر نهاد. همچنین ابن عربی مدل عرفانی دیگری عرضه کرد که نسبت به مدل‌های قبلی موفق‌تر و بسیار گسترده‌تر بود. این مدل‌ها همه مدل‌های مفهومی‌اند و علت استمرار و بقای آنها در طول تاریخ و رواج یافتن آنها، نظام‌مند بودنشان است این مدل‌ها حاوی مفاهیمی بسیار غنی هستند و به نحو کارآمدی آنها را تفسیر آیات و روایات به کار می‌گیرند و مشکلات هرمنوتیکی و مفهومی را حل می‌کنند.

این نکته را نباید از نظر دور داشت که مدل‌های متفاوت دینی مدل‌های مکمل‌اند. واقع دین ابعاد متفاوتی به از قبیل بعد فقهی، اخلاقی، کلامی و غیره دارد. هر یک از مدل‌ها بعد خاصی از واقع دین را نشان می‌دهند. این مدل‌ها در کنار هم می‌نشینند و به کمک هم تصویر جامعی از واقع دین را ترسیم می‌کنند. و در یک علم خاص، مانند فیزیک ممکن است مدل‌ها مکمل باشند و یا نباشند. ولی در معرفت دینی مدل‌های متفاوتی به خدمت عالم دین در می‌آیند و به او کمک می‌کنند که نقشه جامعی از واقع دین ترسیم کند. واقع دین را می‌توان همچون یک چند ضلعی دانست که هر مدلی ضلعی خاص از آن را نشان می‌دهد. و این مدل‌ها هرگاه کنار هم بنشینند، آن چند ضلعی را تا حدی می‌توانند نشان دهند. آنها، هر یک در زمینه‌ی خاص خود مجموعه‌ای از مفاهیم را برای ترسیم تصویر از واقع دین در اختیار می‌گذارند. از این نظر، همه مدل‌های دینی کلی در همبافت را می‌سازند و یک واحد را تشکیل می‌دهند. وسیع‌ترین مدل دینی است.

برخی مکاتب کلامی و فلسفی خدا را به صورت شخصی در نظر می‌گیرند همچون فردی که خدا را عبادت می‌کند او را همچون شخصی در برابر خود ترسیم می‌کند. البته خدای شخصی را نباید به معنای تحت اللفظی در نظر گرفت خدای شخصی (personal God)، شخصی همچون ما آدمیان نیست بلکه شخصی بودن خدا به معنای استعاره‌ای است. در مقابل، برخی هم خدا را غیر شخصی در نظر می‌گیرند؛ خدای غیرشخصی (impersonal God) را هم نباید به معنای استعاره‌ای فهمید. این دو مدل متفاوت برای فهم خدا درکارند و باربور این دو مدل را مکمل همدیگر می‌دانند. در واقع، هر دو معایی دارند و به کمک همدیگر تصویر جامعی را می‌سازند. نینیان اسمارت، دو نوع تجارب دینی را از هم جدا کرد. تجارب مینوی و تجارب عرفانی. البته رودولف اتو پیش‌تر تجارب مینوی را مطرح کرده بود، ولی تجارب عرفانی را در عرض آنها نمی‌دانست؛ بلکه این تجارب را هم قابل تبدیل به تجارب مینوی می‌دانست. در تجارب مینوی آدمی، موجودی کاملاً متغایر و یکسره دیگر را تجربه می‌کند. ولی در تجارب عرفانی چنین تغایری در کار نیست و این تجارب با اتحاد همراهند؛ و عارف خود را با

آنچه تجربه می‌کند متحد می‌داند. تجارب مینوی معمولاً برحسب مدل‌های شخصی تفسیر می‌شود.

## پی‌نوشت‌ها

۱. مدل ریاضی و منطق با معنایی نسبتاً متفاوت به کار می‌رود که با معنای مورد نظر ما تفاوت دارد و خواننده برای فهم این دو باید به ریاضی و منطق رجوع کند.
۲. مفاد این قانون این است که جرم کلی همه اتم‌ها پیش از واکنش، باید با جرم کلی همه اتم‌ها پس از واکنش برابر باشد.
۳. بر طبق این قانون هر ماده مرکب شیمیایی همواره عنصرهای معینی دارد که با نسبت‌های وزنی معینی به هم پیوسته‌اند. فی‌المثل، نسبت جرم‌های اکسیژن و هیدروژن که با هم ترکیب شده و آب را به وجود می‌آورند همیشه  $7/94$  به  $1$  است؛ یعنی:  $94.7/1$  جرم اکسیژن / جرم هیدروژن.

## منابع

1. Barbour, *Religion in an Age of Science*, Harper Sanfrancisco, 1990.
2. Black Max, *Models and Metaphars*, Luthaca, 1962.
3. Brummer Vincent, *The Model of Love*, Cambridge.
4. Duhem Pierre, *The Aim and Structure of Physical Theory*, tran. By Philip P. Weiner, Princeton University Press, 1954.
5. Hesse Mary, *Models and Analogies in Science*, University of Notredam, 1966.
6. Laudan Larry, *Progress and Its Problem*, 1993.
7. Jarret Leplin, *Scientific Realism*, ed., University of California Press, 1984.

۸. شهید مطهری، مرتضی: *اسلام و مقتضیات زمان*، ج ۲، چاپ هفتم، انتشارات صدرا.

۹. قائمی‌نیا، علیرضا: *وحی و افعال گفتاری*، انجمن معارف اسلامی، ۱۳۸۱.